

درس پانصد و چهل و سوم

بررسی مبنای صاحب اشراق در اعتباریت وجود و انحصار وجود در ذات باری و افاضه

(۵) ماهیت

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
أو نقولُ غرضه المباحثه مع المشاءين فإنه كثيراً ما يفعلُ كذلك ثم يُشيرُ إلى ما هو الحقُّ عنده
إشارةً خفيةً^۱.

در بحث جلسه قبل به آن توجیه اول مرحوم آخوند نسبت به کلام شیخ اشراق اشاره کردیم که ایشان فرمودند: کلام شیخ را می‌توانیم از اینجا تأویل کنیم که منظور ایشان از اعتباریت وجود، یک اعتباریت مفهوم وجود است و بنابراین ایشان قائل به اصالت وجود هستند چطور اینکه در ذات باری که وجود را عینِ اِنیت او می‌دانند و همین‌طور در جواهر نوریه، وجود را عین مرتبه و ذات او تصور می‌کنند و تشخیص را به همان مرتبه نسبت می‌دهند، در آنها قائل به اصالت ماهیت نشده‌اند و قائل به اصالت وجود شدند و هیچ ماهیتی را برای آن مراتب غیر از همان مرتبه‌ای که دارند قائل نیستند. بنابراین نسبت به جواهر غاسقه و عالم ماده و صورت که در اینجا اشکال بر ایشان - صاحب اشراق - مطرح می‌شود که ایشان در اینجا فرموده‌اند که ماهیت متصف به وجود نمی‌شود معنایش این است که یعنی عارض بر ماهیت نمی‌شود چون عرض همیشه احتیاج به وجود موضوع و ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ لَا لَيْسَ وَلَا أَيْسٌ** بنابراین در ذات ماهیت تحقق معنا ندارد، ثبوت و تقرّر و وجود معنا ندارد.

شبهه حاصل از اعتقاد به عارضیت وجود بر ماهیت

بنابراین اگر ما بگوییم که وجود عارض بر ماهیت می‌شود این شبهه پیش می‌آید که باید ماهیت قبلاً به عنوان حمل عرض بر معروض وجود خارجی داشته باشد، پس باید آن وجود داشته باشد و وجود بر آن عارض بشود و اگر ماهیت بخواهد وجود داشته باشد پس دیگر نیاز به عروض وجود مجدد ندارد. این مسئله موجب شده که ایشان در باب اتصاف خارج بفرمایند که وجود عارض بر ماهیت نمی‌شود به این معنا نه اینکه منظور ایشان این باشد که در خارج ماهیت اصل هست؛ در عالم اعیان و در عالم ماده و صورت و در عالم

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۱۱.

جواهر غاسقه به اعتبار ایشان ماهیت اصل است و در آن عوالم وجودی و جواهر نوریه وجود اصل است این مسئله این طور نیست؛ وجود یکی است و تفاوت نمی کند چه بالا باشد چه پایین هر دو یکی است؛ حقیقت وجود یکی است و صور مختلفه‌ای در اینجا به واسطه مراتب وجود پیش می آید.

توجیه نظریه مرحوم صاحب اشراق و دفاع از شخصیت ایشان

خب از این نقطه نظر اشکال و مسئله ایشان بر طرف می شود اما همان طوری که عرض کردم این توجیه نباید توجیه موجهی باشد زیرا اعتباری دانستن مفاهیم اعتباریه و انتزاعیه چیزی نیست که حالا شخصی مثل ایشان بیاید و بگوید که وجود امر اعتباری است و مقصودش همان اعتباریت به معنای مفاهیم باشد. در عالم مفاهیم هیچ آدم کم سوادى حتى قائل به اصالت نیست چه برسد به شخصی مثل ایشان که خب بالأخره فرد بسیار متینی در معارف بوده و خیلی عمیق بوده و با ذوق شهودی هم مطالب را تا حدودی اثبات کرده است. مرحوم شیخ اشراق مطالب ذوقی و شهودی هم داشته و از کلماتش این مسئله به دست می آید که از آن مسئله شهود برای استدلالش کمک گرفته است. اگر انسان عبارت‌های ایشان را مطالعه کند این مسئله به نظر می رسد! همان طور که در عبارت‌های مرحوم حاجی در کتاب منظومه هم نحوه عبارت نشان می دهد که آن مسائل کشفی ایشان در کیفیت ترتیب قیاسات تأثیر داشته و حکایت از یک نوع تازگی می کند چون عبارت نشان می دهد؛ عبارت آن حقیقت و منشأ انتزاع خودش را نشان می دهد! کلمات نشان می دهند که این منشأ انتزاع چه بوده است! در جزئیات می گفتیم که منشأ انتزاع رفع می شود، خود آن منشأ انتزاع را باید دید که چیست؛ مطالبی را که افراد می گویند، باید دید که منشأ انتزاع آنها چیست! کلماتی را که می نویسند باید انسان ببیند که منشأ انتزاعش چیست! آن منشأ انتزاع خیلی مهم است! خیلی مهم است! آیا منشأ انتزاع تصورات توخالی، توهمات پوچ، صرف قرائت بعضی از کتب، تصورات و عالم توهمات است یا منشأ انتزاع استفاضه و استناره از عالم غیب است، خیلی تفاوت می کند!

یک وقت من یک کتابی را می خواندم کتاب اصولی بود و اصلاً هیچ ارتباطی به این مطالب نداشت. کتاب متقنی هم بود شرح معالم مربوط به سید علی قزوینی بود، ایشان حاشیه‌ای هم بر قوانین دارد. خدا مرحوم آقای غروی را رحمت کند، وقتی که من تنها پیش ایشان قوانین می خواندم آن موقع آن حاشیه سید علی بر قوانین را مطالعه می کردم و هنوز هم دارم. خلاصه مطالعه می کردیم.

این سید علی بسیار مرد ملایی بود! خیلی مرد ملا و با سوادى بود! در این رساله اجماع هم مطالبی را از ایشان آورده‌ام اگر رفقا دیده باشند از ایشان نقل کرده‌ام. من وقتی که این عبارت‌های ایشان را می خواندم - خب اصولی است دیگر - احساسم این بود که ایشان باید یک چیزی داشته باشد و خلاصه با سایر افراد و اینها

فرق کرده باشد تا اینکه یک دفعه به یکی از دوستان که از اخلاف ایشان هستند این مطلب را گفتم، گفت: بله، یک هم‌چنین مطالبی پدر ما از ایشان نقل می‌کرد و می‌گفت که یک حالات خاصی داشته است از جمله مطالبی که ایشان نقل می‌کرد این بود که می‌گفت: یک دفعه در قزوین یکی از علمای قزوین به نام کیوان قزوینی بود که کتاب و اینها هم دارد. یک وقتی در همین سلسله‌ها هم بوده ولی بعد جدا شد و خودش مدعی شد و بعد مورد طرد مرحوم سلطان محمد گنابادی قرار گرفت و شروع کرد حرف زدن و بر علیه اینها کتاب نوشت. من کتابش را خوانده‌ام مطالب بیخودی دارد. مرحوم سید علی در قزوین افراد را از خواندن مثنوی و اینها نهی می‌کرد و وقتی سؤال می‌شد می‌گفت: کتاب‌های دیگر بخوانید و...

تعریف مرحوم سید علی قزوینی از مولانا و مثنوی

می‌گفت: یک شب من وارد شدم - زمستان بود - دیدم زیر کرسی خوابیده و کتاب مثنوی مطالعه می‌کند. گفتم که آقا شما چطور خودتان بالای منبر افراد را منع از اینها می‌کردید گفت: مثنوی را هر کسی نمی‌فهمد. ما باید بخوانیم و استفاده کنیم. اگر عوام بخواهند این را بخوانند دچار سردرگمی می‌شوند چون اسراری که در این کتاب هست قابل فهم برای هر کسی نیست. ببینید یک کسی مثل ایشان می‌آید این را می‌گوید!

مذمت مخالفین مثنوی و ادله آنها

حقانیت امیرالمؤمنین در اشعار مولانا

آن وقت یک آقای هم درمی‌آید می‌گوید: مکتب مثنوی با مکتب اهل بیت مخالف بوده است! - روزنامه‌اش الآن در خانه هست، برای من آورده‌اند - زیرا در قضیه غدیر گفته است:
گفت هر کو را منم مولا و دوست *** ابن عمّ من علی، مولای اوست^۱
و از مولا تعبیر به دوست کرده است. خب جان من دو خط پایین ترش را بخوان! کَلِّش را بخوان که مولا را چه معنا کرده است:

کیست مولا آنکه آزادت کند *** بند رقیت ز پایت برکند
ای گروه مؤمنان شادی کنید *** همچو سرو و سوسن آزادی کنید
این چیزهایی که آمده گفته، آیا برای دوست است؟! برای همین دوست ننه‌قمر، زید، دختر عمه، دخترخاله و پسرخاله است که آمده دوست را این طوری معنا کرده است؟! آن وقت ببینید چقدر این مطالب

^۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۲.

ممکن است اثر سوء داشته باشد و آبروی مرجعیت را زیر سؤال ببرد و موقعیت مرجعیت باعث مسخره مردم بشود و باعث استهزاء طبقه چیز بشود همان طور که من می بینم که دست می اندازند و... خودم در جریان هستم. خب چرا باید این طور صحبت کنند؟! این غلط است و صحیح نیست! اگر ما در تشیع یکی از این آقایان شک داشته باشیم یک در میلیارد در تشیع مولانا شک نداریم! چنین مطالبی راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است:

بازگو ای باز عرش خوش شکار *** تا چه دیدی این زمان از روزگار^۱

راز بگشا ای علی مرتضی *** ای پس از سوء القضا حسن القضا^۲

مگر سنی می آید یک هم چنین حرفی بزند؟! کدام سنی تابه حال آمده از خلافت ابوبکر و عمر و عثمان تعبیر به سوء القضا کرده است؟! مگر ما مجبوریم که عناد را تا آنجایی پیش ببریم که خلاصه مورد مسخره و استهزاء مردم قرار بگیریم؟! راجع به چیزی که نمی دانیم و خبر نداریم صحبت نکنیم.

شعر مرحوم شیخ بهائی در وصف مولانا و مثنوی

وقتی شیخ بهائی می گوید:

من نمیگویم که آن عالیجناب *** هست پیغمبر ولی دارد کتاب
مثنوی معنوی مولوی *** هست قرآنی به لفظ پهلوی
مثنوی او چو قرآن مدل *** هادی بعضی و بعضی را مصل^۳

شیخ بهائی نمی فهمید؟! اینها را نخوانده است؟! این را شما می فهمید؟! شیخ بهائی و امثال او که افتخار تشیع است نمی فهمیدند؟! خیلی تعجب است واقعاً خیلی تعجب است که الآن سر قضیه بوعلی، دنیا دارد این بوعلی را به سمت خودش می کشد، این به سمت خودش، آن به سمت خودش می کشد؛ ایرانی ها می گویند: برای ماست! افغانی ها می گویند: برای ماست! یک سندی درآمده که تاجیکی ها می گویند: برای ماست! که آنها می گویند مال ماست. عرب ها هم که می گویند: یک وقتی حکومت عثمانی و اینها جزء همین ها بوده و آنها هم می گویند که اصلاً برای ما بوده است! نسبت به فارابی هم همین طور است. نسبت به سید جمال الدین اسدآبادی که اصلاً معلوم نیست اصل و نسبش کیست دعواست! افغانی ها می گویند: برای ماست! ایرانی ها می گویند: برای ماست. چرا؟! به خاطر اینکه مبارزه کرده درحالی که افکار انحرافی داشت. الآن مفاخر را هر کدام دارند

۱. همان، دفتر اول، ص ۹۸.

۲. همان.

۳. روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۰۰، به نقل از شیخ بهایی.

به سمت خودشان می کشند آن وقت ما در اینجا صاف صاف داریم به خاطر خامی های و نسنجیدگی های خودمان یکی یکی اصلاً اینها را طرد می کنیم و از اسلام و تشیع بیرون می کنیم! خب چه چیزی گیر ما می آید؟!

ارزش ما به معارف صادره توسط اهل بیت علیهم السلام از زبان اولیاء و عرفای الهی

آیا دنیا فقط ارزش ما را به جواهر صاحب جواهر می شناسد؟! آنها اصلاً جواهر نمی دانند چیست. آیا دنیا ارزش ما و تشیع را فقط به احکام و مسائل جزئیة حیض، نفاس، شکیات، سجده سهو و اینها می داند؟! ارزش ما در دنیا اینهاست؟! ارزش ما به چیست؟! ارزش ما به این معارفی است که توسط اهل بیت از زبان این اولیاء و عرفای الهی بیرون آمده است. در دنیا علامه طباطبائی افتخار عالم اسلام است یا یک مرجع صاحب رساله توضیح المسائل؟! بوعلی افتخار عالم اسلام است یا یک فقیه؟!
تلمیذ: در همین رساله های عملیه هم آبروی خودشان را برده اند.
استاد: بله!

تلمیذ: من در یک مسئله مستحدثه خواندم که نوشته بود: آیا به سنگ مثانه سجده جایز است؟!
استاد: سنگ مثانه از کجا گیر بیاورد؟!
تلمیذ: حالا آقا حکمش را هم نمی داند می گوید: ظاهراً اشکال دارد؛ یعنی واقعاً نمی دانم اشکال دارد یا نه، لذا می گوید: ظاهراً اشکال دارد!
استاد: خوب است اینها را شما یک تحقیق و تفحصی بکنید، مجموعه خوبی می شود!! سنگ صفر را چه می گفت؟!

تلمیذ: روی کتابش خیلی درشت نوشته بود: المسائل المستحدثة گفتم که باز کنم ببینم چیست؟! تا باز کردم دیدم این مسئله هست.
استاد: طرف می خواهد اینکه ازش خارج شده تا آخر عمر بماند، می خواهد بگذارد در سجاده به آن سجده کند یک وقتی حیف نشود!!

لزوم توجه به منشأ انتزاع هر حرف

اینکه من می گویم: باید ببینید منشأ انتزاع این حرف ها را چیست برای همین است؛ آن کسی که دارد می گوید: حکم سجده بر حجر مثانه چیست، شما دیگر عالم این را تشخیص بدهید! حال و هوایش را تشخیص بدهید! طرز تفکرش را دیگر تشخیص بدهید! بنده شنیده بودم یک ماه طرف آمده بود راجع به این قضیه در درس خارجش بحث می کرد که اگر یک نفر بین حجر الأسود و درب، حطیم محتلم شد - همین آیه الله فاضل لنکرانی شما - حکمش چه می شود؟! حشش چه می شود؟! دوباره باید طواف کند یا نه؟! انگار فقط احتلام مانده در تمام ۲۴ ساعت سر این یک متر، پایین تشریف بیاورد. باباجان این مسخره بازی ها چیست! این طرز

تفکرها چیست! شما می‌خواهید تحقیق کنید تدقیق کنید هزارتا راه هست، هزارتا مسئله هست. البته یک نوشته‌ای بود که من همین‌طور تورق کردم و به این وضعیت می‌خندیدم. اگر این مطالب در سابق بود در چهارصد، پانصد سال پیش بود جای این حرف‌ها بود ولی امروز دیگر مردم طور دیگری دارند به ما نگاه می‌کند! افکار عوض شده و مسائل تغییر پیدا کرده و دیدگاه‌ها اصلاً خیلی فرق پیدا کرده است خلاصه باید طور دیگر مسائل را مدّ نظر قرار بدهیم. علی‌کلّ حال بالأخره مسئله همین است. آن وقت این مولانا با این عظمت و با این بیان و با این کیفیت...! باباجان شما بگویید که برای مردم خوب نیست، نیابید این‌طور بگویید! خودتان بروید بخوانید مطالعه کنید استفاده کنید مطالب خوبش را بگویید. کسی تابه‌حال از تعریفی که مولانا از عمر کرده سَنّی نشده است. شما یک نفر را بیاورید بگویید که از اینجا که آمده از عمر تعریف کرده یا ابوبکر یک نفر سَنّی شد. الآن شما به خاطر مصالح خودتان هزارتا از مطالب را زیر پا می‌گذارید، دارید می‌گویید: تقیه! مدام می‌گویید: مصلحت نیست و فلان! امروز با یک تشویق موافق می‌شوید و فردا با یک اخم مخالف می‌شوید! همه چیز را ملعبه قرار داده‌اند آن وقت مولانا در آن زمان و در آن وضعیت که وضعیتش معلوم نیست چه بوده، کیفیت آن زمانه که تمام حکام در قونیه سَنّی بودند و در آن موقعیت‌های اختناق و... اگر می‌خواست پرده‌داری بکند و این‌طور بخواهد بگوید که نمی‌شد. او آمد دو خط از ابوبکر تعریف کرد تا بتواند پنجاه صفحه از علی بگوید. آن دو خط را به خاطر این بیان کرد. نگاه کنید تعریفی که از عمر یا ابوبکر کرده چه بوده است ولی وقتی که به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌رسد واقعاً اصلاً طوری این مسئله را مطرح می‌کند که شما نمی‌توانید غیر از این تصور کنید که قلب و سرّش متصل با منبع ولایت و با منبع وحی بوده و از آنجا اشراق می‌گرفت. واقعاً راجع به آن مسئله عمر بن عبدود چه گفته است! اصلاً آدم مات می‌ماند! اشعار و غزلیاتش در دیوان شمس راجع به امیرالمؤمنین چه گفته است! اصلاً آدم می‌گوید که این علی‌اللهی بود! مثلاً می‌شود تصور عوام بر این قضیه این طوری باشد آن وقت ما می‌بینیم که [این‌طور نسبت به مولانا حرف می‌زنند]، همه به خاطر جهل است! ما آمدیم جهل را بر خودمان روا داشته‌ایم و علم را بر خود حرام! لذا به این مسائل و این مطالب افتادیم!

لزوم تحقیق و تدقیق برای فرد عالم قبل از اظهارنظر

مرحوم پدر ما می‌گفتند: وقتی که از نجف آمدم یکی از اقوامشان که چند سال پیش هم از دنیا رفت پیش ایشان آمد، خب از حال و هوای ایشان اطلاع داشت و شروع کرد از مولوی بد گفتن که این دیوانه بوده و چه و چه بوده و... مدام گفت و گفت. پدر ما می‌گفتند که ما رفتیم مثنوی را آوردیم جلوی‌ش گذاشتیم و گفتیم که یک صفحه‌اش را بخوان و معنا کن. در همان خط اول گیر کرد! گفتیم: شما چند دفعه تا حالا مثنوی را خوانده‌اید؟! گفت: من اصلاً نخوانده‌ام. گفتیم: تو که اصلاً نخوانده‌ای آن عمامه پس برای چه روی سرت

هست؟! پس بین تو و بقیه چه فرقی هست!؟

چهار سال بود یا شش سال بود که می شنیدیم یک آقای طهران آمده و در همان زمان شاه در حسینیه ارشاد حرف می زند و بر علیه چیز کتاب نوشته است و سخنرانی کرده است و بر علیه او مطالب گفته اند و چه گفته اند؛ یکی گفت: یزیدی است. یک گفت: عمری است. یکی گفت: دین ندارد. یکی گفت: اصلاً لائیک است و هر کسی برای خودش یک چیزی گفت حتی من از مرحوم پدرمان هم راجع به این مطالب شنیدم. چند سال از این قضیه گذشت هر کسی از من سؤال می کرد می گفتم: نمی دانم. تا اینکه خودم رفتم کتابش را خواندم. اولین کتابی که گرفتم کویر بود بعد که خواندم گفتم: این، این است. تا نخواندم، نگفتم و اظهار نظر و قضاوت نکردم حالا هر کسی که می خواهد باشد. راجع به او همه هر چه می خواهند بگویند، بگویند! خوب پس بین طلبه و غیر طلبه چه فرقی هست؟! اینکه نمی شود هر کسی هر چه بگوید خوب بقیه هم بیایند همان را بگویند. آقا چند صفحه از این را خوانده اید؟! خوب جایی که مرحوم قاضی بیاید با آن سعه علمی با آن وضعیتش که نمی توانید انکار کنید و جرئت ندارید انکار کنید و قابلیت مقایسه بین خودتان و او را ندارید، او بگوید که هشت بار مثنوی را مطالعه کرده ام و هر بار مطلب جدیدی برای من حاصل شد که در قبل نبود، حالا تو درمی آیی می گویی که

گفت هر کو را منم مولا و دوست *** ابن عمّ من علی مولای اوست

منظور از دوست، دوست است دیگر! مثلاً پسرخاله است یا همسایه ات یا شریکت است. یعنی پیغمبر سه روز مردم را در آن گرما نگه داشته تا بگوید که مولا و دوست! دوستش داشته باشید! یک وقت به او سنگ نزنید ها! یک وقت بعد از من اهانت نکنید، خدا را خوش نمی آید! او داماد من است! یعنی مولانا با این وضعیت مولا را به دوست معنا کرده است؟! به همین دوست؟! حالا بگذریم از شعرهای قبل و بعدش و این چیزها. این است؟! آیا مسئله جهل است یا تجاهل است؟! گمان نمی کنم مسئله جهل باشد، شاید برای بعضی ها جهل باشد ولی خدایی نکرده اگر تجاهل باشد مسئله مشکل است! خلاصه باید که به خودشان فکر کنند! این طور که نمی شود! علی کلّ حال الحمد لله بالأخره وضعیتی هست که مردم و آن کسانی که باید به دنبال حق بروند خودشان می روند و پیدا می کنند و به این حرف ها هم ترتیب اثر نمی دهند.

جریانات مانع حق!

دوستان مطالبی از این طرف و آن طرف برای من می آورند؛ یک وقت یک صفحه ای برای من فرستاده بودند که یک شخصی از سایت یکی از همین آقایان - الان فوت کرده است؛ آقای لنگرانی - استفتائی کرده بود در آن زمانی که درویش ها خراب کرده بودند و ... که آیا رفتن به مجالس اینها اشکال دارد؟ گفت: حرام است و چه هست و اینها همه دارای انحراف هستند و اینها چه هستند. حالا طرف خودش بوده یا کسی دیگر [این

کار را کرده بوده بماند]. نویسنده یک دختر ۲۴ یا ۲۵ ساله در انگلیس بوده که ایمیلی زده بود و آنها هم به این کیفیت پاسخ داده بودند. بعد هم شروع کرد: ای فرزندان من همه شما را نصیحت می‌کنم که از مکتب دور نشوید، از حق دور نشوید، به فقها پناه ببرید و ...

بعد [آن دختر] گفته بود که آیا شما که می‌گویید: اینها منحرف هستند اطلاعی بر عقائدشان دارید؟! شما بفرمایید کدام یک از عقائد اینها با عقیده تشیع مخالف است! کدام یک از عقائد اینها با عقائد تشیع مخالف است؟! وانگهی اگر یکی از عقائد اینها مخالف بوده است مگر در میان خود شما فقهاء عقائد مخالف وجود ندارد؟! مگر خودتان فتوهای ۱۸۰ درجه مخالف باهم ندارید؟! خب حالا این دلیل بر این است که این مسئله به این کیفیت است؟! علاوه بر آن شما که می‌گویید: همه اینها مخالف هستند آیا شما عقائد همه اینها را دیده‌اید که الآن این طور به ضرس قاطع می‌گویید: همه اینها عقائد انحرافی دارند؟!

دفاع از شخصیت مرحوم گنابادی و پیروانش توسط یک شاهد عینی

اتفاقاً من یک وقتی یک کتابی را راجع به اینها می‌خواندم برای مرحوم گنابادی؛ خود من هیچ چیزی ندیدم و اتفاقاً مرد بسیار بزرگ و خیلی مؤدب به آداب و خیلی چیز بودند. یکی از دوستان چند سال پیش در همان منطقه رفته بود خیلی از رفتار و کردار آنها و برخورد و صمیمیت آنها خیلی تعریف می‌کرد. من از او سؤال کردم آیا چیز مخالف و انحراف دیدی؟! می‌گفت: نه، من هیچ چیزی ندیدم. نمازشان مثل ما بود، روزه‌شان مثل ما، احکام شکایات مثل ما، حجشان مثل ما و همه چیزشان مثل ماست و من چیزی ندیدم! حالا یک سبیل می‌گذاشتند و مو بلند می‌کردند، آن هم حالا کراحت دارد، دیگر مرتد که نشدند! اتفاقاً آن شخص از فضلاء هم است.

اشکال دیگری که گفته بود این بود که آیا شما در میان فقهاء خودتان آدم منحرف ندارید؟! - این دیگر خیلی عالی است - آیا تابه حال همه فقهای که آمده‌اند همه آدم‌های درجه یک بوده‌اند؟! این همه افرادی که تابه حال اهل دنیا، فساد، افساد، فلان و اینها از میان فقهاء بودند آیا درست است که ما بگوییم: همه فقهاء منحرف هستند؟! چون یک عده‌ای از آنها چیز هستند؟! خب این را دیگر چاپ نکردند، این دیگر صلاح نیست!

خب ببینید دارند مسخره می‌کنند! شما که درمی‌آیی یک هم‌چنین حرفی می‌زنی اول عقائد اینها را بخوان، رساله‌شان را بخوان، احکامشان را بخوان بعد بگو. طرف یک سبیل گذاشته، می‌گوید: این منحرف است ولی دیگری می‌آید با ریش تراشیده خمس حساب می‌کند و دستش را هم می‌بوسد. سبیل گذاشتن بدتر است یا تراشیدن ریش بدتر است؟! چرا به او منحرف نمی‌گویی؟! حالا اینکه یک سانت سبیل گذاشته منحرف است!

می گویند: جلو نروید نروید! این عمل حرام انجام داده و آن عمل مکروه انجام داده است! ببینید اینجاست که دیگر مسئله به مسئله قشریت برمی گردد! دیگر مطالبی که در طول سالیان سال و صدها سال همین طور مبتلا بود و فقط همین ظاهر دیدن و فقط همین قشری دیدن و فقط همین به حسب ظاهر و اینها حکم کردن و آن وقت دیگر مطالب دنیوی و مخالفت با مصالح و... دیگر مسائل باطنی را خودتان بهتر می دانید!

اینها جریاناتی است که می آید جلوی حق را می گیرد و انسان را نسبت به مطالب بی اعتماد می کند و اعتماد دیگر از بین می رود، وثوق دیگر از بین می رود، انصاف دیگر از بین می رود.

بیان مصداقی از دخالت مسائل دنیایی در صدور حکم توسط فقهاء

یک قضیه ای سه سال پیش اتفاق افتاده بود؛ یکی از افراد در هند بسیار مرد موجه، متین، اهل خیر، دارای دار الأیتم، دارای مراجعات و کمک به فقرا و بیچاره ها خلاصه خیلی در آن شهر حیدرآباد مرد موجهی بود، حسینیه داشت و فلان. یک کسی در آنجا بود، نماینده بود حالا از طرف هر کجا بود! یک سیدی بود و خلاصه چشمش نمی تواند ببیند که افراد به این مراجعه می کنند؛ به این آدم بازاری موجه فلان و... به انحاء مختلف مدام مسائلی را به وجود می آورد و قضایای را به وجود می آورد تا اینکه یک دفعه در روزنامه آمده بود یک قضیه ای را مربوط به جریان کربلا نوشته بود. الآن یادم نیست مسئله چه بود؛ خیلی قضیه مهمی هم نبود! خیلی ها این مطلب را می گویند و حتی در کتابشان نوشته اند، آن شخص تا می بیند که یک هم چنین مسئله ای هست یک مرتبه همان را می گیرد و گاهی را کوهی می کند و از احساسات مردم نسبت به سیدالشهداء علیه السلام سوءاستفاده می کند و حکم به مخالفت با اهل بیت و ارتداد و اعدام می دهد؛ یعنی قضیه تا اعدام هم پیش می رود و افرادی را هم بالای منبر دعوت می کند که شما نشسته اید درحالی که افرادی که کافر و مرتد و مخالف با اهل بیت هستند در این شهر حضور دارند. یک عده بلند می شوند به عنوان داوطلب که بیایند این شخص را اعدام کنند. بعد خلاصه آن شخص توسط بعضی از دوستان در منزل ما می آید و من هم آن شخص را دیدم مرد خوبی بود مرد بسیار منظم و منزهی بود. پیش آقایان رفته بودند و یک استفتائی ای جمع کرده بودند که ایشان این حرف را زده است آیا حکم این اعدام است؟! یک نفر از اینها نیامد بگوید که آقا این را اعدام نکنید! گفته بودند: بهتر است که راجع به این مسئله چیز بشود، حالا ایشان شاید بعداً توبه کند و... بعضی ها اصلاً حرف نزدند و بعضی ها هم به این کیفیت دو پهلو جواب دادند. یک نفر از افرادی که من پاسخ اینها را دیدم نگفته بود این مسئله چیست و... ما هم صریح برداشتیم نوشتیم غلط کرده هر کسی آمده فلان کرده است [حکم اعدام داده است] خود او باید محاکمه بشود و در صحبت این شخص اشکالی نیست و بسیاری این مطالب را می گویند، نهایتاً انسان اشتباه می کند. اینها همه حرام است و محاربه با خدا و رسول است و این [نوشته] را

برداشتند طهران بردند و نشان آقای خامنه‌ای داده بودند ایشان هم خلاصه چیز کرده بودند و فرستاده بودند که خلاصه این قضیه یک وقتی حادث نشود و شدت پیدا نکند!

شما ببینید دارند طرف را اعدام می‌کنند ولی آقا به خاطر مصالح خودش نمی‌آید یک حرفی بزند. چرا؟ چون ایشان نماینده فلانی است! تمام کارهای ما براساس مصالح مادی است؛ تا ببینیم آیا وضعیت چطور است؛ بالا و پایین کنیم این طرف و آن طرف که چیزی پیش نیاید و طوری نشود و قضیه‌ای پیش نیاید! دیگر خدا خودش آدم را حفظ کند. علی‌کُلِّ حال این هم بالأخره حاشیه‌ای بود که به متن تبدیل شد. دیگر وقت گذشت
إن شاء الله ادامه مطلب برای بعد بماند.

اللهم صلِّ على محمد و آل محمد